

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در اینست که اگر دو واجب با یکدیگر تزامم پیدا کردند و احدهما اهم از دیگری باشد آیا اهمیت، به عنوان يك مرجع مطرح است؟ و اگر به عنوان يك مرجع مطرح است دلیلش چیست؟ کلامی را از مرحوم محقق نائینی عرض کردیم که ایشان گفتند در صورتی که احدهما اهم از دیگری باشد ولو متاخر ذکر شده باشد، خطاب به اهم معجز مولوی نسبت به مهم است به این بیان که عقل، خطاب لزوم صرف قدرت در اهم را استکشاف می کند اما امتثال مهم نسبت به اهم معجز نیست.

در نتیجه گیری فرمودند اینکه گفته شده در جایی که اهم و مهم در کار نیست مسئلهی تخییر مطرح است در جایی است که دو متزامم در عرض یکدیگر باشد. به بیان دیگر در متزاممین عرضیین اشتغال به هر کدام موجب تعجیز از دیگری است چون وقتی به هر کدام مشغول شوید از دیگری عاجز هستید لذا تخییر مطرح است. اما در جایی که احدهما اهم است، خواه عرضیین یا طولیین باشند، در طولیین هم خواه اهم مقدم و مهم مؤخر، یا بالعکس، خود خطاب اهم، تعجیز مولوی عن المهم نه اینکه اشتغال و امتثال معجز باشد.

بررسی کلام مرحوم نائینی

اولین نکته در کلام ایشان این است که کلام شما مجرد ادعاست. شما يك حدس، احتمال یا فرضی را اینجا مطرح می کنید اما ما الدلیل علی ذلك؟ برای اینکه اهم معجز مولوی عن المهم باشد دلیل می خواهیم. همچنین برای جایی که هیچ کدام اهم و مهم نیست و عرضیین هستند هم باید دلیل بیاورید که اشتغال هر کدام تعجیز شرعی از دیگری است.

نکتهی دوم اینست که شما می گوئید در دو خطاب اگر اهم و مهم نیستند هر کدام تعجیز شرعی از دیگری بالامتثال و الاشتغال است. در جایی که یکی اهم است تعجیز مولوی بالخطاب. اشکال این است که فرق میان اشتغال و خطاب را از کجا آوردید؟ شما یا در هر دو -جایی که اهم و مهم نیست و در جایی که اهم و مهم هست- باید اشتغال را مطرح کنید و بگوئید اشتغال تعجیز است یا در هر دو مسئله خطاب را مطرح کنید. اینکه بگوئیم اگر احد الواجبین اهم باشد خود خطاب تعجیز و اگر هر دو مساوی باشد اشتغال تعجیز، صحیح نیست.

بله ممکن است بگوئیم کلام مرحوم نائینی به این برمی گردد که در جایی که پای اهم و مهم در بین است اطلاق دلیل اهم حتی فی فرض الاشتغال بالمهم موجود است. اما اگر مشغول به اهم شدید دلیل مهم اطلاق ندارد. دلیل مهم فقط در فرضی است که شما اهم را انجام ندهید و بخواهید مهم را انجام بدهید. در نتیجه اگر بخواهیم کلام ایشان را صناعی کنیم که این تعبیر در کلمات

مرحوم آقای صدر هم آمده باید بگوئیم ایشان می‌خواهد بفرماید دلیل اهم بر دلیل مهم ورود دارد. دلیل اهم می‌گوید اهم فعلیت دارد اعم از اینکه اشتغال به مهم داشته باشد یا نداشته باشد اما دلیل مهم بر اهم ورود ندارد پس ورود من احد الجانبین درست می‌شود.

باز عرض ما اینست که چه دلیلی بر این مطلب داریم؟ اگر هر دو فعلی‌اند و اطلاق دارند شما یا باید این دو خطاب را فعلی و مطلق بدانید منتهی مرجعی غیر از مسئله‌ی خطاب و اطلاق برایش پیدا کنید. اگر بخواهید مسئله را در يك اطلاق ببرید می‌گوئیم هر دو اطلاق دارد یعنی مهم هم فعلیت دارد اعم از اینکه اشتغال به اهم داشته باشید یا نداشته باشید و اگر بخواهید مسئله را به قدرت عقلیه و قدرت شرعیه برگردانید «هذا خروجٌ عن محل البحث».

یعنی اگر مرحوم نائینی بخواهند بفرمایند جایی که احدهما اهم و الآخر مهم است، مهم مشروط به قدرت شرعی و اهم مشروط به قدرت عقلی می‌شود و مشروط به عقلی مقدم است. اگر مراد این باشد داخل در مرجح قبلی است. اما با قطع نظر از آن مرجح، می‌خواهیم بگوئیم دو واجب داریم که ملاك یکی اهم از دیگری است آیا می‌توانیم بگوئیم اطلاق دلیل اهم حتی فی فرض الاشتغال بالمهم موجود است؟ یعنی اگر مکلف اهم را رها کرد مشغول انجام مهم است بگوئیم شارع می‌گوید من هنوز از تو اهم را می‌خواهم اما اگر اشتغال به اهم پیدا کرد مولی بگوید من مهم را از تو نمی‌خواهم.

بعبارة أُخری شما تقییدی را ادعا می‌کنید و می‌گوئید اطلاق دلیل مهم به دلیل اهم تقیید می‌خورد می‌گوید «هذا المهم واجبٌ إذا لم تشتغل بالاهم» اما اطلاق دلیل اهم تقیید نمی‌خورد می‌گوید الاهم واجبٌ، اعم از اینکه «اشتغلت بالمهم أم لم تشتغل بالمهم» در حالیکه همه‌ی اینها دلیل می‌خواهد و همه‌اش مجرد ادعاست. ما نتوانستیم بیانی که بتوانیم به عنوان دلیل به آن اتکا کنیم در کلام ایشان در این بحث پیدا کنیم.

پس تا اینجا در باب تقدیم اهم بر مهم دو بیان ذکر کردیم: الف- یک بیان، بیان مرحوم آقای خوئی بود که ایشان مسئله عقل را مطرح کردند که به آن خواهیم پرداخت. ب- یک بیان هم بیان مرحوم نائینی است که این را هم مطرح کردیم و اشکالش را بیان کردیم.

خلاصه اشکال به مرحوم نائینی این شد که اولاً تفکیک بین معجز بودن اشتغال -عمل مکلف- و خطاب بدون دلیل است و اصلاً فرض اینکه اشتغال، معجز مولوی باشد صحیح نیست چون عمل مکلف که اسناد به مولی ندارد تا معجز باشد و ثانیاً سلمنا که خطاب معجز باشد چرا می‌گوید ورود من احد الجانبین داریم و اطلاق تنها در یک طرف باقی می‌ماند؟

ادامه کلام مرحوم نائینی و بررسی آن

اشکال دیگر این است که ایشان در جایی که اهم و مهم در کار نیست ادعا می‌کند اشتغال به هر کدام تعجیز شرعی از دیگری است. نتیجه‌ی فرمایششان این است در جایی که هر دو مساوی‌اند کشف از يك خطاب تخییر شرعی می‌کنیم و اگر هر دو را ترك کردیم باید بر یکی عقاب شویم چون در تخییر شرعی اینطور نیست که اگر انسان همه‌ی اطراف تخییر را ترك کرد بر هر کدام عقاب بشود. در حالی که ایشان مبنایش این است که در ما نحن فیه تعدد عقاب مطرح است.

ایشان می‌فرماید «فتحصل: انه لا موقع للتخیر فی الطولین» در جایی که دو واجب طولی باشند و هیچ کدام اهم و مهم نباشند وجهی برای تخییر وجود ندارد و آنکه اسبق زماناً هست باید امتثال بشود. بعد می‌گویند منشأ قول به تخییر طبق نظر مشهور این است که اگر اهم و مهم نباشد خطابین ساقط می‌شوند و عقل کشف از يك خطاب شرعی تخییری می‌کند و می‌گوید مخیری این یا آن را انجام بدهی.

اما نائینی می‌فرماید ما این حرف را نمی‌زنیم و قائل به سقوط الخطابین فی المتزاحمین نیستیم. ما می‌گوئیم اطلاق هر کدام به عدم فعل دیگری تقييد می‌خورد. می‌گوئیم در این دو متزاحم اشتغال به هر کدام تعجيز دیگری هست یعنی اطلاق این دليل مقيد به عدم اشتغال به دیگری است و اطلاق آن دليل هم مقيد به عدم اشتغال به اولی است. بعد می‌فرمایند این دليل فقط در جایی می‌آید که هر کدام بتوانند دیگری را تقييد بزنند. تقييد هر کدام نسبت به دیگری در جایی است که هر دو در يك رتبه‌ی واحده باشند اما در طولیین، مؤخر نمی‌تواند مقدم را تقييد بزند و بگوئیم اطلاق این دليل مقيد به عدم اشتغال آن مؤخر است و مؤخر هم مقيد به عدم اشتغال این مقدم است^[1].

ظهور دو ثمره طبق مبنای مرحوم نائینی و مشهور

بعد می‌گویند بر اختلاف ما با قول مقابل دو ثمره متفرع می‌شود. در ثمره‌ی اولی می‌گویند روی مبنای ما اگر کسی هر دو را ترك کرد دو عقاب می‌شود، اما روی مبنای دیگران اگر کسی هر دو را ترك کرد يك عقاب می‌شود. چون روی مبنای دیگران در جایی که اهم و مهم نیست هر دو خطاب ساقط است و عقل يك خطاب تخيیری شرعی را مثل سایر موارد تخيیر شرعی استكشاف می‌کند.

در سایر موارد تخيیر شرعی –مثلا اگر کسی باید یکی از این سه خصال كفاره را انجام بدهد ولی هیچ کدام را انجام نداد– اگر همه‌ی اطراف ترك شد يك عقاب می‌شود نه سه عقاب. اما می‌فرمایند روی مبنای ما اگر دو متزاحم چه عرضیین و چه طولیین ترك شد دو عقاب می‌شود.

در کلام ایشان تهافتی وجود دارد و آن اینکه شما از يك طرف می‌گوئید اشتغال به هر کدام تعجيز شرعی از دیگری است و در نتیجه باید به تخيیر شرعی را قائل بشوید و معنای تخيیر شرعی این است که باید يك عقاب داشته باشد. یعنی مشکله‌ی اصلی این است که نائینی در اینجا پای عقل و تخيیر عقلی را برخلاف مشهور به میدان نیاورده. در کتابهای قبل راجع به متزاحمین که هر دو مساوی‌اند، می‌فرمودند عقل می‌گوید شما مخیرید ولی نائینی مسئله تخيیر عقلی را حتی در جایی که احدهما اهم است هم مطرح نمی‌کند بلکه می‌گوید اطلاق اهم باقی است حتی بالفرض الاشتغال بالمهم^[2].

در ثمره‌ی دوم می‌گویند بر فرض احتمال اهمیت^[3] – نه علم به اهمیت – روی قول دیگران که قائل به سقوط هر دو خطاب و وجود يك خطاب تخيیری شرعی هستند دَوْران امر بین تعیین و تخيیر است. یعنی دو خطاب داریم و مشهور می‌گویند هر دو خطاب ساقط است اما ما احتمال می‌دهیم یکی اهم از دیگری باشد پس دوران بین تخيیر و تعیین می‌شود. یا این محتمل برای ما معین است یا ما مخیر بین محتمل و غیر محتمل هستیم. بعد باید ببینیم مبنای ما در باب دوران امر بین تعیین و تخيیر چیست؟ یا برائتی هستیم یا اشتغالی، یا تعیینی یا تخيیری. اما روی مختار ما که می‌گوئیم خطابین موجود هستند و فقط اطلاقاشان تقييد می‌خورد و مجالی برای برائت نیست و حتماً باید قائل به اشتغال شویم^[4].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ فوائد الاصول، ج 1، ص: 334: فتحصل: انه لا موقع للتخيير في الطولين، و لعل منشأ القول بالتخيير هو توهم سقوط

الخطابين في المتزاحمين، و استكشاف العقل من تمامية الملاك في كل منهما و عدم قدرة المكلف على الجمع بينهما خطابا تخييريا شرعيا. و اما بناء على المختار: من ان التخيير في المتزاحمين العرضيين انما هو لمكان اشتراط إطلاق كل من الخطابين بعدم فعل الآخر مع بقاء أصل الخطاب، فلا معنى للتخيير في الطولين، إذ ليس المتأخر في رتبة المتقدم حتى يقيد به إطلاق

خطاب المتقدم. و سيأتى بيان وجه المختار و ضعف القول الأول،

[2] فوائد الاصول، ج1، ص: 334: و ما يتفرّع على القولين من الفروع التى: منها: تعدّد العقاب عند ترك الكلّ بناء على المختار، و وحدته بناء على القول الآخر.

[3] مرجح بودن اهم در باب اهميت جايى است كه معلوم الاهميه داشته باشيم ولى آيا محتمل الاهميه مرجح است يا نه ان شاء الله اين را هم عرض مى كنيم.

[4] فوائد الاصول، ج1، ص: 334 و 335: و منها: دوران الأمر بين التّعيين و التّخير عند احتمال أهمية أحدهما، بناء على سقوط كلا الخطابين و استكشاف العقل خطابا تخييريا، فيبنى: امّا على البراءة، أو الاشتغال، على القولين فى مسألة دوران الأمر بين التّعيين و التّخير. و امّا بناء على المختار: من تقييد الإطلاقين، فلا محيص من القول بالاشتغال عند أهمية أحدهما، للقطع بتقييد غير محتمل الأهمية و الشكّ فى تقييد محتمل الأهمية، فيرجع الشكّ فيه إلى الشكّ فى المسقط.